

ارداویرافنامه

نظم آقای رشیدی

۲

۹

چون گام سوم فراز نهادیم بهورشت (مقام کردار نیک) آنجا که خورشید
بمهمانی است رسیدم که روشنی بالستان بالست^۱ گویند و دیدم روان اهروان را که
روی تخت و فرش زرین بودند و مردمی بودند که روشنیان بر روشنائی خورشید
همانند بود. از سروش اهر و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام و او شان که اند.
سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آن روانان او شان است
که در گیتی خوب پادشاهی و ایالت و سرداری کرده اند.

۱۰

و چهارم گام فراز نهادم بروشن گروتمان^۲ مکان آسایش تام^۳ رسیدم
جان مردگان پذیره آمدند درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند ای اهر و
چگونه آمده از آن عوالم^۴ فانی^۵ و بسیار نا پاک^۶ باین عوالم باقی^۶ و بی
پتیاره آمده. و بنوش آنوش^۷ را که دیر زمان اینجا رامش بینی. و بس از آن
پذیرائی آمد آتش اهورمزدا آذر ایزد بمن نماز برد و گفت در دست بنده هستی تو
ارداویراف هیزم تر^۸ پیغامبر مزدیسنان، پس من نماز بردم و گفتم که بنده توام
ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله بر تو نهادم مرا تر هیزم میخوانی
و بس آتش اهورمزدا و آذر ایزد گفت بیا تا بتو بنمایم آن دریاچه آب هیزم تر

۱ — بالستان بالست یا بارستان بارست اعلی عین

۲ — گروتمان یا گروتمان عرش است

۳ — هماک خواری

۴ — اهر و روزن سهو عالم است

۵ — سیچومند زردشت بهرام گوید: جهان سیچمند پر انانی که او را بیش باشد بیوفانی

۶ — اسبج ضد سیچ بمعنی باقی

۷ — مشروب ضد مرکب آب زندگانی

۸ — خویلد صیبا

که بر من نهاده. جائی فراز برد و دریاچه^۱ بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب بچکید^۲ و تو بر من نهادی.

۱۱

پس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک مرا بمقام اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر اهروان و فروهر (روح) زردشت اسپیتمان و کی گشتاسب و جاماسب و وست و استر^۳ پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده ام.

بهمن بگفت این است اهورمزدا، من نیایش کردم و بیشتر نماز بردم او گفت مرا که نماز رتو ارتاویراف درست آمده از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمده فرمود سروش اهر و آذر ایزد که ببرید ارداویراف را بنمائید گاه^۴ و پاداش نیکان و باد افرا ناپاکان را نیز.

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و مرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان را دیدم دیگر ایزدان را دیدم فروهر گیومرد و زردشت و کی گشتاسب و فرشوستر و جاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین.

۱۲

بجائی فراز آمدم دیدم روانان رادان را که درخشان می رفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال^۵ روشنی و اهورمزدا روانان رادان که روشن و بلند و توانا بودند بلند میکرد (ترقی میداد)^۶ من گفتم نیکوئید شمایی روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان می نمائید.

۱ — وریا بر بمعنی دریاچه است در کردستان ایران دریاچه ایست موسوم به زره وار یا زره و ر که گول زره و خوانند و عجب این است که هر سه کلمه بمعنی دریاچه است هم گول و هم زره هم ور.

۲ — در متن تکیه است که در کردی بمعنی چکید است

۳ — در نسخه مجلس شوری سیت و استر خوانده میشود

۴ — مقام ۵ — هماک همه ۶ — هماک بر ژبد

من دیدم روان آنان را که بگیتی گاتا خواندند و یشت کردند و استوار بودند بدین مزدیسنان که اهورمزدا بزردهشت آموخت چون فراز آمدم بآن پوشیدنی زرین و سیمین درخشان ترین از هر پوشیدنی که مرا درخشان تر بنظر آمده بود.

من دیدم روان وصلت کنندگان بامحارم را در روشنائی آفریده شده بالا که باو از بالاروشنی همی رخشید مرا بلند بنظر آمدند.

من دیدم روان خوب خدایان و پادشاهان که از آنها مهی و بهی و هم آورندی (قدرت) و پیروزی همی رخشید آنان را دیدم در روشنی بآن زرین سلاح پای^۱ مرا عالی بنظر آمدند من دیدم روان بزرگان راستگویان را که روانشان در آن بلند روشنی و بافره بزرگ بود بنظرم عالی آمدند.

۱۳

من دیدم روان زنان بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را که شوی بسردار دارند^۲ در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست پرسیدم که اوشان کدام روایتد سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زنان اند^۳ که در گیتی آب را خرسند کردند و آتش خرسند کردند و زمین ورستنی^۴ آن خرسند کردند و گاو و گوسفند و دیگر همه آفریدگان نیک اهورمزدا را خرسند کردند^۵ و قربانی کرده و نان را تقدیس و یزدان را پرستش کرده اند. و دعای اوسو تو فریت بجای آوردند و ایزدان مینو و ایزدان گیتی را خشنود کردند و خشنودی و یگانگی و ترسانی^۶

۱ — سلاح یا درواستائی رانا یا تاناست بمعنی ران بان در متن نسخه ارداویراف نامه کتابخانه مجلس ران ورین نوشته شده و ناشر کتاب در حاشیه می نویسد بمعنی گردان است در فارسی بمعنی اسلحه که بیای می بستند

۲ — در این کتاب همه جایس از ذکر شوی لفظ سردا هم می آید در اینجا شوی بسردار دارند یعنی مطیع شوهر باشند

۳ — نایربکان

۴ — اورور

۵ — مراد خرسندی فرشتگان موکل آب و زمین و غیره است شباهن = خرسندی

۶ — ترس آکاسی

و فرمانبرداری شوی و سردار خویش ورزیدند و بدین مزدیسان بی گمان^۱ بودند
بثواب کردن کوشا^۲ بوده از گناه پرهیز کار بوده اند. مراعالی بنظر آمد

۱۴

دیدم روان ستایشگران و ماسربران^۳ را در آن بلندروشنی و در آن بزرگ
عالی مقامی که بنظرم عالی آمد^۴.

دیدم روان آنان را که تمام قربانی های دینی ویزشن یزدان را کرده و فرموده
که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان و ثوابشان^۵ به بلندی آسمان ایستاده بود مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم^۶ روان ارتیشتاران (جنگجویان) را که روانشان بپرترین رامش بآن
دهیو پتان (سرداران وولات) گرد آمده بودند^۷ این گردان زین افزار خوب ساخته
زرین گوهر افزود هر گونه آراسته در آن شگفت ران ورتین بس شکوه توانائی
و پیروزی (داشتند) مراعالی بنظر آمد

دیدم روان آنان که به گیتی جانوران موذی^۸ بسیار کشتند و فرّه آبان و آذران
و آتشان و گیاهان و فرّه زمین همه از آنها رخسید و در بلندی و آراستگی مرا بسیار
عالی بنظر آمد.

دیدم روان و استریوشان (زارعین) را در مقامی روشن^۹ و باشکوه جامه

۱ — گمان مرکب از کو به معنی بد و مان به معنی اندیشه است در این کتاب گمان به معنی وصفی
و بجای مشکوک و بی اعتقاد آمده است.

۲ — تخشایاک

۳ — ماسربران حفاظ ادعیه دینی

۴ — در بسیار جا کلام را باین جمله ختم میکنند «اوم برزشتیک مد مه ونست» که بنظرم عالی آمد

ترجمه شد

۵ — گرفته ثواب است

۶ — این فصل در ذکر یاداش طبقات اربعه جنگجویان و فلاحان و روحانیان و صنعتگران است

۷ — بر همک

۸ — خرفتنس

۹ — بامیک

زخشان پوشیده چون که در حضور^۱ مینوی^۲ آب و زمین و نبات و گوسفند ایستاده
و آفرین کرده و ستایش و سپاس و آبادی گفته مقام بزرگ و جای به گرفته بودند مرا
عالی بنظر آمد.

دیدم روان هوتخشاگان (خوب کار گران) که در گیتی خدایان و سواران
برستیدند که نشسته بودند بر آن خوب گسترده گاه بزرگ روشن و برانده مرا بسیار
عالی بنظر آمد.^۳

۱۵

دیدم روان شبانان را که در گیتی چهارپایان و گوسفند را ورزیده و پروردند و
نگاهداشتند از گرگ و دزد و مردم ستمی (غارتگر) و بهنگام آب و گیاه و خورش دادند
و از سرما و گرما و سخت پرهیز کردند و در موقع (به گاو) حیوان نر (گشن) را برهیدند (جفت
گیری کردند) و در وقت مناسب پرهیز دادند و بسیار سود بزرگ و بر (نمر) و نیکی و
خورش و جامه بمر دمان هنبام (معاصر) دادند و روانشان در روشنی و راستگی و رامش
بزرگ و شادی می رفت.

تخت زرین بسیار و گستر دنی خوب و بالاش دیدم که بر آن نشسته بود روان
که خدایان (صاحبان خانه) و داد گران که دودمان و مبین بدست کردند و بران را
آبادان و بسیار رود و چشمه برای زراعت (ورز) و آبادانی و نمر و سود آفریدگان آوردند.
و در پیش فروهر آب و نبات و چهارپای ایستادند و برای توانائی بزرگ
و آن پیروزی بزرگ بر آن ها آفرین ستایش کردند و سپاس گزاردند. مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

۱ — لعین هز و از شاست بمعنی حضور

۲ — ملکوت

۳ — در شاهنامه این طبقات بفاصله درج شده است : کانوزیان آتوربان بوده یعنی آذربان
نیساریان اریشتاران بوده یعنی جنگیان نسودی و استریوشان بوده یعنی کشاورزان اهنوخوشی
هوتخشاگان بوده یعنی کارگران

دیدم روان استواران و آموزگاران دین^۱ و پرسندگان احکام دین^۲ را در در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ، مرا بسیار عالی بنظر آمد.
دیدم روان احسان کنندگان بروحانیون^۳ و دوستان آشتی (صالح) را مرا عالی بنظر آمد.

روانان به دوستان که روشنی مانند ستاره و ماه و خورشید از آنان همی رخسید و میرفتند در رامش و نیکی^۴ در روشنائی معلق (اندروای)
دیدم عالم بهین نیکان را روشن و در آسایش تام و راحتی و بسیار سپرم^۵ خوشبوی هر گونه آراستگی هر گونه شکفتگی و روشنی بر شکوه و بی شادی و بس رامش که کس ازش سیری نداند.

۱۶

بس سروش اهر و آذریزد دست من فراز گرفتند از آنجا فراز تر رفتم جایی فراز آمدم رودی دیدم بزرگ و بی رحم^۶ و دوزخ تر که بسیار روان و فروهر در کنار آن بودند از ایشان بود که گذشتن نتوانست و بود که برنج گران همی گذشت و بود که باسانی گذشت پرسیدم که هستند که بارنج ایستاده اند
سروش اهر و آذریزد گفتند این رود آن اشک بسیاری است که مردمان از بس گذشتگان از چشم بریزند و شیون و مویه و گریستن کنند اشکی که برخلاف حکم دین^۷ می ریزند باین رود آب زاید و آنانکه بگذشتن نتوانند آتاند که از بس مرده شیون و مویه و گریستن بسیار کردند. و آنان که آسانتر (میگذرند) کمتر گریسته اند
باهل عالم بگویی تادر گیتی هستی شیون و مویه و گریستن برخلاف حکم دین مکنید چه همان اندازه بدی و سختی بروان گذشتگان می رسانید

۱ — چاشی تاران

۲ — چوستاران

۳ — داد گوبان

۴ — هومندی

۵ — اسپرغم

۶ — سز گین

۷ — آداد بها

من بار دوم پیل چپنود باز آمدم . دیدم روان گناهکاران را در آن سه شب
آقادر بدی وزشتی بروان آنان آمد که هر گز در گیتی چندان سختی ندیده بودند
پرسیدم از سروش اهر و و آذر ایزد که این روان کیست؟

سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان گناهکاری است که روان وشتابان
است در کنار بالین مرده سرگردان است و این (کلام مقدس) رامی خواند (ای آفریدگار
آهورامزدا بکجا بروم و که را پناه خود کنم) .

و باو آقادر بدی و سختی رسد که در گیتی بمردی که در گیتی در سختی و
بدی زیسته باشد . پس بادی سردگوری (متعفن) باستقبال آید آن روان چنان داند
که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید^۱ بادی متعفن تر از آنها که در گیتی
دیده است در آن بادینند دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و بشخته (؟)
(ظاهر آ دیوانه) زانو پیش آمده کون پس رفته گناهکار گرم که دریم به دریم^۲ پیوسته
است مانند گناهکارترین و ریمن ترین و گوری ترین حیوانات موزیه .

پس روان گناهکار بآن زن گوید تو چه هستی که من هر گز از آفریدگان
آهورامزدا و اهریمن از تو زشت تر و ریمن تر و گوری تر ندیده ایم ،

او گفت که منم کنشن (عمل) تو ای جوان بد اندیشه بد منش بد گفتار
بد کردار بد کار بد دین بعزت آرزو و عمل تو من زشت و رته^۳ و گناه آگین و دردمند
و بوده (کهنه و بوسیده) و محروم (؟) و نا پیروز گر و بارنج شده ام چنین که تو بینی تو
چون کسی را میدیدی که یزش و درون و ستایش و سجده یزدان کند و آب و آتش و
گوسفند و نبات و دیگر آفریدگان نیک برهیزد و باکی کنند تو عمل و اروئه اهریمن و
دیوان و زبیدی و چون می دیدی دهش و نیکوکاری شایسته و نوابکارانه به نیکان و

۱ — در کتب زردشتی تصریح شده است که مکان اهریمن و دیوان و محل دوزخ درست شمال است

۲ — معنی دریم معلوم نشد

۳ — رت برهنه و رت برهنه رت بضم تهی دست و بینوا (برهان)

مستحقان^۱ چه از دور و چه از نزدیک فراز آمده (می کنند) و در اسپنج (مهمان خانه) پذیرفتاری کنند و چیز دهد تو بخش (مضایقه و دروغ) کردی و در خود را بستی. و هر چند من افرافات بودم (یعنی بدبشارمی آمدم) تو افرافات ترم کردی و هر چند من سهمگین بودم مرا سهمگین تر کردی و هر چند در ژشنیک (؟) بودم مرا در ژشنیک تر کردی و هر چند در باختر نشسته بودم مرا بیشتر در باختر (شمال) نشانیدی بسبب اندیشه بدو بسبب گفتار بدو بسبب کردار بدی که تو ورزیدی.

دیز زمان مرا (لغت کنند) بعد از تو در دوره برستش اهریمن و هم بیماری زشت با اهریمن.

بس آن روان بلید نخستین گام فراز نهاد بمقام اندیشه بدو دوم بگفتار بدو سوم بکردار بدو چهارم گام بدو زخ افتاد.

۱۸

بس سروش اهر و آذر ایزد دست مرا گرفتند چنانکه بی گزند رفتم. چنان سر ما و دمه و خشکی و تعفن دیدم که هرگز در گیتی بآن آئین نه دیده و نه شنیده بودم. فراز تر رفته دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه تنگ تر و بیمناک تر جای فرو برده شده بود بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن^۲ تعفن چنان بود که آن باد متعفن بهر کس میرفت بتراشید (لاغر میشد) و بارزید و بیفتاد و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید^۳ و هر کس در آن بود چنین می اندیشید که تنها هستم و بالینکه سه روز و شب آنجا بودمی گفت که ۹ هزار سال پایان رسید مرا بهلند (خلاص کنند)^۴

همه جا جانوران موزی بود که کمترین آنها بیلندی کوه ایستاده بودند از روان بدکاران چنان می گسستند و در چنگ می گرفتند و خرد می کردند مثل سنگ استخوان را. من بآسانی از آنجا اندر گذشتم با سروش اهر و آذر ایزد.

۱ — ارزانیکن

۲ — یعنی تاریکی چنان بود که شخص می نداشت که آنرا بدست تواند گرفت

۳ — مقاومت نکند

۴ — در دین زردشت آمده است که پس از ۹ هزار سال روز رستاخیز آید